

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَ إِنْ كُنْتُ بَطِيئاً

حِينَ يَدْعُونِي»

حمد برای پروردگاری است که هرگاه او را

بخوانم او فوراً اجابت می کند مرا، ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي،

دلالت بر استمرار می کند مضارعی است که دالّ بر

استمرار است یعنی حال خداوند این طور است.

خصوصیت خداوند این طور است مقتضای حال او این طور است که هرگاه او را بخوانیم، او اجابت می کند چون ادعوه در این جا استقبال نیست معنایش این نیستش که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ مِنْ أَوْرَائِي خَوَانِمِ كِي؟ بعد، يَكُ سَالِ دِيْغَرِ دُو سَالِ دِيْغَرِ، این طور نیست. می گویند بعد از ماده قَالَ اَنَّ مِي آيد يَكِي يَكُ قَالَ اِي رَا پيدا كرده بود سه صفحه ي بعدش رَا اَنَّ خواند، گفتند: چرا اَنَّ مِي خواني؟ گفت مِي گویند بعد از ماده قَالَ اَنَّ اَسْتُ. تازه این هرچه بیشتر برود بهتر است دیگر! بعدیت بیشتر صدق می کند.

این ادعوه معنایش این نیست که بعداً او را می خوانم. ادعوه دلالت بر حال می کند و حال هم به مقتضای سیاق دلالت بر استمرار می کند استمرار حالی، استمرار حالی یعنی چه؟ یعنی موقعیت حال در ابد و ازل استمرار دارد، همیشه حال است و همیشه این صفت برای شخص ثابت است هیچ وقت از او جدا نمی شود.

خُب این صفت هم برای او هست هم برای ما، می فرماید که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي» حمد مخصوصِ آن

خدایی است که وصف آن خدا این است که هرگاه او را بخوانم، یجیبنی: جواب مرا می‌دهد حالا چی جواب می‌دهد؟ بماند! بالأخره جواب می‌دهد یک چیزی می‌گوید، حالا یا بر وفق مراد یا بر غیر وفق مراد؛ بالأخره بی‌جواب نمی‌گذارد، این طور نیستش که گاهی چرت بزند و «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ»^۱ دیگر، سینه به معنای چرت است چرت و خواب او را نمی‌گیرد؛ و هرگاه کسی او را بخواند وَ نَحْنُ أَقْرَبُ

^۱ قسمتی از آیه الكرسي، سوره مبارکه بقره آیه شریفه ۲۵۵

إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، فَيَجِيبُنِي «جواب ما را فوری

می دهد و ان كنتُ بَطِيئاً حِينَ تَدْعُونِي^۱» ولی از آن طرف، مسئله این جا است که هر وقت او مرا بخواند، ما جواب نمی دهیم، ما بطئ هستیم، ما سستی می کنیم، ما تکاهل می کنیم، ما امروز و فردا می کنیم.

به فقیر کمک کن. حالا ببینیم چه می شود؟ بلند شو، نماز بخوان، خوب حالا دیر نمی شود، وقت اذان دعوت اوست دیگر، این الله اکبری که فوراً مؤذّن، اول اذان می گوید دعوت او است، او دعوت می کند دیگر.

پیغمبر هر وقتی که با افراد مشغول صحبت و این ها بودند و نفس حضرت از ارتباط با کثرت قدری ملال به خود می گرفت می فرمودند: ارحني يا بلال^۲، ای بلال مرا راحت کن. این ارتباط با کثرت، نفس من را گرفته و [برای] نفس من ملالت آورده. همین که مؤذّن صدایش بلند می شود دعوت

^۱ ق- ۵۰ سوره- آیه ۱۶

^۲ صحیفه سجادیه ص ۲۵۲

؟. ^۳

پروردگار می‌رسد که ای بندگان بیایید الآن وقتی
است که فیاضیت من می‌خواهد به تمام عوالم کثرت
تنازل کند، الآن وقتی است که جود من می‌خواهد
سرازیر بشود. الآن وقتی است که رحمت من
می‌خواهد سرازیر بشود. این موقع چه است؟ موقع
اذان، موقع اذان است من خودم با بعضی از بزرگان
که بودم، مرحوم آقای حدّاد، رضوان الله علیه،
می‌دیدم این‌ها این یک ساعت آخری که می‌خواست
برای وقت نماز بشود انگار همه‌اش منتظر بودند.
انگار همه‌اش به ساعت نگاه می‌کردند. انگار
همه‌اش وقت برای رسیدن به نماز را انتظار
می‌کشیدند. توقّع داشتند. آن‌ها‌ها! ما که مرخصیم،
آن‌ها این‌طور، آن‌ها که کثرت و وحدت برای آن‌ها
یکی بود این‌طوری بودند خُب این هم که شوخی
نیست یک واقعیتی است دیگر. این یک حقیقتی
است که آنها در ادراک این وقت چه مسائلی را
می‌دیدند که همین‌طور نگران رسیدن وقت و زوال
بودند یا نگران غروب شمس بودند؟ این چی بوده
قضیه؟

یا این که امام مجتبی علیه السلام در احوالات
حضرت مجتبی علیه السلام داریم، همین که موقع
نماز می شد، حالات غیرعادی از آن حضرت بروز و
ظهور پیدا می کرد! این چیست؟ این موقع دعوت
خدا آمده دیگر! حسنقلی که دعوت نکرده یا مَشْتی
فلان که نیامده دعوت کند.

شما وقتی که می‌خواهید، یک نفر می‌خواهد به دیدن یک شخصی برود فرض کنید که یک رئیس جمهوری بالاتر از رئیس جمهوری، از یک هفته قبل خوابش نمی‌برد. به می‌خواهیم روز فلان، وعده دادند، کارت به ما دادند، اسم ما را نوشتند، می‌خواهیم دیدن فلان کس برویم، چند نفر اسامی آن کسانی که می‌خواهند بیایند [را] ثبت می‌کنند. دو دفعه تلفن، سه دفعه تلفن، بالا، پایین، چند نفرند؟ سه نفرند یا چهار نفرند؟ خصوصیات بالا، از دو روز قبل، سه روز قبل همه‌اش در حال انتظار، روز فلان در ساعت فلان مثلاً دیدن با یک شخصی از مقاماتی کذایی فلانی، آن موقع که ساعت می‌خواهد نزدیک بشود برای [ملاقات] شما همین‌طور قلبتان می‌زند می‌خواهید به دیدن فرض بکنید که یک همچنین بزرگی برسید، بزرگ، حالا بزرگی که در همین دنیا باشد و مسائل دنیا و این‌ها باشد، ها؟ تا حالا برایتان اتّفاق افتاده؟

ان شاء الله که اتّفاق نمی‌افتد اگر هم اتّفاق افتاد

ان شاء الله با وحدت توأم باشد نه با کثرت، عمده‌اش

آن است. ها؟ این همین طور قلبتان تاپ تاپ می زند در حالی که چیست؟ این یک شخصی است مثل خودتان، افکارش مثل خودتان است. کارهایش مثل خودتان است اندیشه و فکرش مثل خودتان است پس شما قلبتان برای چه می زند؟ برای یک مقدار تخیلات! برای یک مقدار کثرت، برای یک مقدار عناوین و اعتبار، پس قلبتان برای عناوین می زند این آقای که امروز دارد قلبتان برای دیدن و زیارتش می زند دیروز توی همین قم فرض کنید که راه می رفت نگاهش هم نمی کردید، فرض کنید، دیروز تو همین طهران راه می رفت، کسی نگاهش هم نمی کرد این که همان است دیگر، فرقی نکرده، به او اضافه هم نشده، ده کیلو که اضافه نشده؟ اگر مثلاً وزنش هفتاد و پنج کیلو بود، الآن هم هفتاد و پنج کیلو هیچ اضافه ای نشده، ولی چرا؟ چون عنوان است چون اعتبار است پس شما برای اعتبار قلبتان می زند نه برای این.

برای یک آدم ظاهری که می خواهید بروید برای دیدنش، می بینید شب خواب ندارید صبح بلند

می‌شوید، کی می‌شود؟ خودتان را آماده می‌کنید،
چطور با او برخورد کنید نمی‌دانم حالت ادب و
احترام را چطور به خود می‌گیرید، در سلام چطور
سلام کنید، در علیک چطور چیز کنید، این‌ها همه
مال چیست؟ مال یک آدم معمولی است مثل
خودت.

حالا اگر فرض کنید که به شما بگویند که

می‌خواهید دیدن یک شخص بزرگی بروید، اگر

معرفت داشته باشید، اگر به ما بگویند، دیدن امام

علیه‌السّلام می‌خواهیم برویم، اصلاً سر از پا

می‌شناسیم؟ اصلاً برای ما قابل تصوّر هست؟ در

حضور حضرت چطور بنشینیم؟ در حضور حضرت

چطور رعایت آداب را داشته باشیم؟ حالا اگر

به ما بگویند دیدن خدا می‌خواهید بروید! دیگر اینجا

آن جایی است که فکر نمی‌رسد و به آن جا راه ندارد

فقط امام مجتبی علیه‌السّلام است که او می‌فهمد این

مسائل را، او این مطالب را ادراک می‌کند. لذا

حضرت در موقع نماز که می‌خواست بشود ... بعد

سؤال می‌کردند چرا این طوری؟ حضرت می‌فرمایند

آخر نمی‌دانید به ملاقات چه شخصی الآن من دارم

می‌روم! به دعوت چه شخصی دارم می‌روم.

وان كنتُ بطيئاً حينَ يدعوني حالا عجيب اینجا

است که برای يك همچنين دعوتی ما سر از پا نباید

بشناسیم، به عکس در این جا قضیه چیست؟ عکس

شده! او دارد دعوت می‌کند ما دست روی دست

می‌گذاریم، آقا حالا ببینیم، حالا فعلاً افطاری را بکنیم تا ان شاء الله بعد. حالا عرض کنم که فعلاً این مهمان است این مهمان است راه بیندازیم، حالا این قضیه چیست؟ مسأله از کجا است؟ چرا این طور است؟ به جای این که از آن طرف ناز و کرشمه و عشوه و استکبار و کبريائیت و این‌ها باشد، می‌بینیم از آن طرف فوراً اجابت است عجیبه‌ها! همین که می‌گویی یا ربّ، قبل از یا ربّ، لبیکش آمده.

این همه یا ربّ تو لبیک ماست

هنوز یا ربّ نگفتن، یجیبنی‌اش آمده، لبیک آمده است اما از این طرف، از ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است، از ما که عجز و بیچارگی و نیاز است، بطیئاً، خیلی با سر حوصله، ما مقام کبريائیت داریم ما به این زودی سر نمی‌آوریم، خدا هم باشد برای من باید کارت بفرستد، نامه فدایت شوم بفرستد، مگر ما به این زودی تنازل می‌کنیم از این از مقامان؟ تنازل نمی‌کنیم.

حالا امام سجّاد علیه‌السّلام این‌جا، الحمدلله‌اش دیگر مال چیست؟ الحمدلله الذی،

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ... حمد مخصوص آن است. حمد در جایی
می‌گویند که در آنجا «ستایش» است در آنجا
«محمدتی» هست، در آنجا «ارزشی» هست، خب این
ارزش این‌جا است ارزش این‌جا است که او نی که ناز
دارد و عدم احتیاج دارد و استغنائی ذاتی دارد و هستی
او واجب است و تمام محامد در عالم وجود، اختصاص
به ذات او دارد، او «فیجیبنی» است فوری اجابت
می‌کند. الحمد لله به خاطر این جهت است، از این
طرف که فقر است و بیچارگی است و کثرت است و
اتکا به او است و امکان ذاتی است و هیچ صفتی نیست
از صفات کمالیه الا این که منشأش از اوست، اینکه از
این طرف است بطیئاً حین یدعونی، تکاهل و سستی
است، خب این‌جا حمد ندارد؟

اگر یک همچین شخصی را پیدا کردید توی دنیا، اگر یک همچین فردی را پیدا کردید که تمام ثروت عالم، در خزانه‌ی او باشد تمام علوم عالم، هر علمی که در عالم وجود دارد، آن علم اختصاص به آن شخص داشته باشد تمام صفات جمالیه‌ی در عالم، منحصر به او باشد تمام ارزش‌ها فرض کنید، حالا فرضش که اشکال ندارد یک شخصی در این جا در همین قم، در ایران در جایی دیگر یک همچین خصوصیتی را دارد یعنی هر شخص در این دنیا به هر علمی که نیاز دارد به نحو اتم و اکمل، به طوری که هیچ‌گونه سئوالی را بدون پاسخ نگذارد یک همچین شخصی هست یک شخصی که هر سرمایه‌ای در دنیا در جیب او و در اختیار او قرار دارد یک شخصی که از نقطه‌ی نظر زیبایی فرض کنید که من باب مثال یوسف کنعان را به یک کرشمه آزاد می‌کند. آن کسی که از نقطه‌ی نظر قدرت، من باب مثال قوی‌ترین از اقویا در مقابل او [ضعیف] هستند، یک همچین شخصی! این دیگر چه کم دارد از اوصافِ مُحَمَّدَه هستی؟ چه کم دارد؟ چیزی کم

ندارد دیگر، حالا این یک طرف، ما یک قران در جیبمان پول نداریم، به اندازه یک شاگرد کلاس اول ابتدائی سواد نداریم، به اندازه‌ی برداشتن یک لیوان قدرت نداریم از هر جهت و صفت ضعف و نقصانی را که شما تصوّر کنید آن صفت نقص و خلل در ما از این طرف وجود دارد حالا این دوتا را شما بغل هم بگذارید، این به این کیفیت باشد هر وقت شما سراغ این بروید، ببینید این پشت در ایستاده و منتظر شما است! هنوز در نزده پشت در منتظر شما است! اما هر وقت این بیاید سراغ شما، شما از تو رختخوابتان! حالا برخیزم بینم چطور می‌شود؟ بگویید که حالا فرض بکنیم باشد! حالا خودم خدمتشان می‌رسم! این چیست؟ ما اسم این شخص را چه می‌گذاریم؟ چه اسمش را می‌گذاریم؟ یعنی چه لغتی را برای تعریف یک همچنین فردی ما می‌توانیم پیدا کنیم و این را به آن تعریف بنامیم؟ چیست؟ غیر از جلال، غیر از کمال، غیر از عظمت غیر از کبریائیت غیر از مردانگی مطلق، حالا فرض کنید که اگر مرد باشد، غیر از آن مناعت ذاتی غیر از آن حمد مطلق برای یک

همچنین شخصی، ما چه تعبیر لایق او را می‌توانیم
پیدا کنیم؟ ها؟ آیا یک همچنین شخصی سزاوار حمد
نیست؟ یک همچنین شخصی سزاوار ستایش
نیست؟ یک همچنین فردی اگر باشد!

در قضیه این‌جا، در این دنیا یک نفر یک
موقعیتی پیدا می‌کند دیگر فردا به کسی نگاه نمی‌کند
یک موقعیت یک پست، معاونِ فلان ساختمان
می‌شود ساختمان دیگر، ساختمان آجر و سنگ و
این‌ها! معاونِ امورِ فلان بنا می‌شود وزارتخانه
می‌شود چه می‌شود، مگر می‌شود دیگر آقا را پیدا
کرد؟ مگر

می شود دیگر سراغ آقا آمد؟ رفتار شعوض می شود
حالاتش عوض می شود طرز صحبت کردنش عوض
می شود تمام اینها مال چیست؟ يك عنوان آقا پیدا
کردی! چه خبره؟ این معلوم می شود چیست؟ این
عنوان، عنوانِ شیطان است چون خدا این طور نیست
اگر شما دیدید شخصی به يك موقعیتی رسید و حالش
عوض شد این حال با حال توحید چیست؟ دوتا است،
حال توحید این است که امام سجّاد علیه السّلام بیان
می کند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي این صفت،
صفت توحیدی پروردگار است این صفت آیا محمّدت
است یا مذمت است؟ مَحْمَدَت است دیگر، منقبت
است یا غیر منقبت؟ این منقبت است حالا که منقبت
شد ضدّش می شود چی؟ غیر منقبت، اگر این رحمانی
شد ضدّش می شود شیطانی، ضدّش می شود شیطانی.

حالا اگر ما در شخصی دیدیم با عوض شدن
موقعیتش، صحبتش عوض شده، حالش عوض
شده، نحوه تکلمش با افراد عوض شده، وقتی که به
افراد دیگر می خواهد بدهد فرق می کند، صحبتی را

که با افراد می‌کند تغییر پیدا کرده است، بی‌معطلی بگویند این شیطان است اصلاً معطلی ندارد چرا؟ چون این خلاف است، خلاف کلام امام سجّاد است امام سجّاد این طوری معرفی نمی‌کند خدا را، خداوند ادعوه فیجیبنی است او این طور نیست.

امیرالمومنین علیه‌السلام چطور بود؟ قبل از رسیدن به حکومت و بعد از رسیدن به حکومت چه تغییری در امیرالمومنین علیه‌السلام پیدا شد؟ چه اختلافی بین دو موقعیتش پیدا شده؟ اختلاف پیدا نشده. اسباب یک پیرزنی را می‌گیرد، چیزی را که خریده می‌گیرد کمکش می‌کند می‌رود در منزل او و بعد به آنها می‌گوید که من بچه‌ها را نگه دارم شما نان بپزید یا شما [بچه‌ها را نگه می‌دارید تا من نان بپزم؟] او می‌گوید نه! شما بچه‌ها را نگه دار من نان را بهتر می‌توانم بپزم، حضرت مشغول سرگرم کردن بچه‌ها می‌شود و این‌ها، این عمل چه عملی است؟ آیا این عمل یک شخصی است که در کثرت است یا شخصی است که در وحدت است؟ این عمل از چه شخصی می‌تواند سر بزند؟

آن کسی که به یک جایی می‌رسد و آنقدر
برای خودش حجاب درست می‌کند آنقدر دربان
درست می‌کند، در پرده‌های تودرتو و در غرفه‌های
تودرتو زندگی می‌کند و با حُجَّاب و مانعین و حُرَّاس
این خودش را محفوظ می‌کند، آن با امیرالمومنینی
که بلند می‌شود و در حال حکومتش می‌رود و این
کار را می‌کند چه فرقی می‌کند؟ آن به واسطه رسیدن
به حکومت خود را از صفات رحمانی جدا می‌کند و
امیرالمومنین به واسطه حکومت، خود را به صفات
رحمانی نزدیک‌تر می‌کند خود را در مقابل مردم
پست‌تر می‌کند و این تصنُّع نیست تصنُّع فایده ندارد
حال تکوینی مولا این‌طور است که خود را در مقابل

مردم پست و متواضع می‌کند یعنی اینی که الآن
حاکم ... أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي عَجِيبٌ می‌فرماید ان یقال لی
امیرالمؤمنین وَلَا اِشَارِ كُهُم فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ.^۱

آیا من به این که به من بگویند امیرالمؤمنین
اکتفا کنم و به خود بگیرم اما در ناراحتی‌های روزگار
با آنها خودم را شریک قرار ندهم؟

این کلام از قلب یک انسان حرّ بیرون می‌آید
یک انسانی که آزاد است از هوی و هوس، آزاد شده
از هرچه که او را مقید می‌کند! می‌خندد، می‌خندد به
این اوضاع! ابن عباس می‌آید و می‌گوید یا علی در
این کوران و اینها، مسائل و فلان و حرف‌ها، داری
کفشت را می‌دوزی؟ این آدم اصلاً در این عالم
نیست؟

خب این مال چیست؟ این ابتدای قضیه، این
صورت مسأله، صورت مسأله‌ای که امام سجّاد
علیه‌السّلام می‌فرماید این است خب حالا البته معانی
دیگری در باطن این عبارت هست، صورت قضیه

^۱ نهج البلاغه - ج ۳ ص ۷۲

این است یک شخصی، یک ذاتی، که هستی مطلق است تمام جمال اختصاص به او دارد تمام کمال اختصاص به او دارد تمام هستی اختصاص به او دارد تمام شوائب هستی اختصاص به او دارد او قدرت مطلق است او علم مطلق است او کمال و بهاء مطلق است تمام صفات مطلق و صفات مَحْمَدَی اطلاق می‌شود را شما اختصاص به این ذات می‌دهید این ذات یک طرف قضیه، یک طرف قضیه ما، به به حرف نداریم، صفات کمالی ما چیست؟ فقر مطلق، صفات کمالی ما، جهل مطلق، صفات کمالیه‌ی ماست و ظلمت مطلق است. شعر مال کیست؟

سیه رویی ز ممکن در دو عالم *** جدا هرگز

نشد و الله اعلم

خدا رحمت کند مال شیخ محمود

شبستری‌ها! شیخ محمود شبستری از اعظم اولیا و

بزرگان این راه بوده، قبرشان در هشت فرسخی

تبریز، در شبستر به طرف مرز، قبرش [و] مزارش در

آن جا است. ما خیلی وقت است که خلاصه دلمان

می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد که مزار ایشان را

زیارت کنیم چون ایشان خیلی حقّ بزرگی بر گردن
ما دارد از این بزرگان خیلی ها حق به گردن ما دارند.
یک روز مرحوم آقا می فرمودند: بارها به ما
می فرمودند حافظ حقّ خیلی بزرگی بر گردن ما دارد،
خیلی، بالأخره باید برویم و او را زیارت کنیم تا
این که در یک سفر حج، در همان سالی که این

قضایای مکه اِتِّفاق افتاد و ایرانی‌ها را زدند و
عده‌ای را از بین بردند و اینها، در آن سال، مرحوم آقا
می‌فرمودند: که خلاصه آن‌جا ما دیدیم که باید یک
شیرازی برویم، خلاصه بنای شیراز را از همان سفر
حجشان گذاشته بودند و دیگر آمدند و رفتند و به
مزار خواجه هم رسیدند البته من خدمتشان نبودم
ولی مشخص بود که خُب چه مطالبی بوده؟

خیلی حقّ بزرگی دارد عرض کنم که خیلی
از این بزرگان بر ما هم حق دارند، مولانا یکی از آن‌ها
است که بسیار بر گردن ما حق دارد و ما امسال
الحمدلله توفیق پیدا کردیم که به زیارت ایشان
مشرف بشویم و یک شبی را هم در همان شهر قونیه،
در آن‌جا بودیم یک شب و دو روز شد تقریباً، بسیار
مزار پُر ابهت و جلالی دارد بسیار جلالش، به عکس
حافظ که خیلی حال بسط دارد و خیلی حال سبکی
دارد مولانا خیلی قوی است و مزار بسیار قوی دارد
و آثار جلال و عظمت در مزار مولانا کاملاً مشهود
است یکی مولانا است و یکی از افرادی که مدتها بود
که ما می‌خواستیم به مزار او برویم همین شیخ

محمود شبستری بود که هنوز توفیق زیارت مزار او را پیدا نکردیم، بسیار مرد بزرگی است و از عرفای نامی اسلام است و حقایق را در مکاتیب خودش، اعم از اشعار و غیراشعار، رساله‌های دیگری هم دارد ایشان، حقایق بسیار عالیة المَضامین را ایشان بیان کرده

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد
سیه‌رویی، ممکن فقر است و فقر نور ندارد
فقر هستی ندارد ماهیات ممکنه اشیا، تمام اعدام بر
آن‌ها صادق هستند این جدا هرگز نشد **وَاللَّهِ اعْلَمُ**.

این طرف قضیه ما هستیم پس صورت مسأله به
این کیفیت است **يك طرفش خداوند متعال يك طرفش**
وجود مبارك ما که سراسر فقر و جهل و این‌ها، خب
لازمه این فقر چیست؟ لازمه این فقر کثرت‌طلبی،
تکاهل کردن، مسامحه کردن، حرکت نکردن، شوخی
پنداشتن، واقعیات را جدی نگرفتن، این‌ها لازمه
چیست؟ لازمه فقر است دیگر و لازمه کثرت است
دیگر، همه این‌ها لازمه‌ی این عالم است لذا این امر **يك**
امر طبیعی است، این مسأله طبیعی است، طبیعی قضیه

این است که الحمد لله الذی ادعوه فیجیبنی باشد و این
طرفش وان کنتُ بطیئاً حینَ یدعونی باشد، این طبیعی
است حالا کی این متبدل می شود؟

آیا می شود متبدل بشود؟ آیا می شود این طور
باشد و ان کنتُ سریعاً حینَ یدعونی بشود؟ کی
می شود این طور؟ این صورت قضیه است، چرا ما
بطیء هستیم و چرا او سریع است؟ یا سریع الاجابه

نداریم؟ عرض می‌شود که آن آیه شریفه که می‌فرماید (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ^۱ این لازمه آن وجود است ادعونی استجب لکم، لازمه آن وجود است و دعاها و روایات و آیاتی که در این زمینه هست که ان شاءالله در شب‌های آتیه نسبت به این قضیه اگر خداوند توفیق بدهد صحبت می‌شود پس بنابراین، این مسأله موجب محمّدات است الحمد لله الّذی ادعوه فیجیبنی این ذاتی که دارای این خصوصیت است، این ذاتی که علم مطلق است، این ذاتی که غنای مطلق است، این ذاتی که قدرت مطلق است، غنای مطلق از هر چیزی، در این غنا همه چیز خوابیده، غنی بالذات می‌دانید یعنی چه؟ یعنی هیچ نقطه نقصی در او وجود ندارد که به فعلیت برسد، از نظر علم از نظر قدرت، از نظر جمال، از هر جهتی، هیچ نقطه استعدادی در او نیست که آن نقطه بخواهد به فعلیت برسد این می‌شود چه؟ این می‌شود غنی

^۱ بقره/ آیه ۱۸۶.

بالذات. ذاتاً غنی است يك همچین موجودی این
مستوجب چیست؟ مستوجب حمد است حالا چرا؟
اگر ما این طرف قضیه بودیم، باز او مستوجب حمد بود
وان كنتُ بطيئاً حين يدعوني.

اگر صورت قضیه و صورت مسأله به این نحو
بود وان كنتُ سريعاً حين يدعوني؛ یعنی وقتی که او دعا
می کرد ما اجابت می کردیم خُب هنر نکرده بودیم خُب
باید هم سرعت داشته باشیم چرا؟ چون غنی بالذات
اوست. محتاج بالذات ما هستیم، فقر ذاتی را ما داریم
غنا ذاتی را او دارد، باید هم هر وقتی که او ما را
می خواند ما زود برویم این لازمه طبیعت قضیه است،
او باید ناز کند برای ما، نه این که ما ناز کنیم برای او.
اما در عین حال که اگر صورت مسأله به این کیفیت بود
باز حمد اختصاص به او داشت، چه برسد به این که ما
بطیء هستیم؛ یعنی علاوه بر این که سرعت نداریم، نه!
تکاهل می کنیم، نمی آیم، حرکت نمی کنیم، حرکت
نمی کنیم. هی ما را می خواند هی سستی می کنیم این
پیغمبر چقدر برای این مردم، خودش را به زحمت

انداخت؟ کدام پیغمبر؟ پیغمبری که صحبت با ملائکه موجب ملال اوست، پیغمبری که تکلم با ملائکه موجب تنازل او به کثرت می شود، منتهی کثرت نورانی نه کثرت ظلمانی، این پیغمبر که صحبت جبرئیل موجب ملال اوست، این پیغمبر آمده سراغ ابوسفیان، ابوجهل سراغ ابوبکر، سراغ اینها آمده، با چه نیتی آمده، ان شاء الله برای فردا شب.

اللهم صل على محمد و آل محمد

۱

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.